



وزارت خارجه: اخطارهای لازم را به کره جنوبی داده ایم تا ۷ میلیارد دلار پول ایران را بازگرداند

**کاسب تحریم:**

ولی من به عمره دارم می خورم  
و اتفاقا خیلی هم خوشمزه است!

**سخنگوی وزارت خارجه:**

بهشون گفتیم زشته  
پول تحریم خوردن نداره!

[شهاب نبوی]

یک نماینده مجلس: به دنبال راه اندازی «مجلس تی وی» برای پوشش جلسات مجلس هستیم

# شبکه چهار: از تجربیات من درس بگیرید!

- ↔ شبکه نسیم: ایده خنداننده شور و کپی نکنید لطفا
  - ↔ مدیر شبکه سه: نمی خواید محمد حسین میثاقی مجری باشه؟! → یک پدر: بچه پروتوان اتاق اینجاهاش ر دشد صدات می کنم!
  - ↔ مجری: برای دریافت نطق های اعتراضی ستاره سه مربع و برای نطق های حمایتی ستاره چهار مربع را شماره گیری کنید! → زیر نویس مجلس: من از وقتی مجلس تی وی رو نگاه می کنم، زندگی من متحول شده!
  - ↔ صداوسیما: هر کدام به گوشه رودست بگیرید تادیگه به مدیری و جوان پول ندیم! → یک نماینده جامانده: کاش منم بودم نمی داشتم کسی عقبشوه تلویزیون کنه!
  - ↔ هیأت رئیسه مجلس: نماینده های زن ممنوع تصویرند! → مردم: کاش پشت صحنه هاش هم پخش کنید
- #تلویزیون - جناب. با حضور نمایندگان=من اصلا تلویزیون نگاه نمی کنم=شهرنگ



شهرام شهیدی  
... طنزنویس

یکی از سایتها نوشته بود در اداره های دولتی با موج جدیدی از استعفا کارمندان مواجه هستیم و بسیاری از کارمندان به منظور فعالیت در بورس از سمت و شغل خود استعفا می دهند.

**تماشاخانه**



نازنین جمشیدی  
... کارتونیس



**یک.** به نظر همگانی که این کار را کرده اند، هرگز در بورس هم موفق نمی شوند؛ چون این افراد نمی توانند برای سود و زیان خودشان هم تصمیم گیری کنند. خب شما که تا دیروز پشت میز اداره ات روزنامه ورزشی می خواندی و سماق می مکیدی، به همان کارهای سرزدن به سایت های مرتبط با بورس را هم اضافه می کردی. لازم نبود استعفا بدهی. کسی کاری داشت؟

**دو.** حالا که بحث اداره ها و شغل و کار پیش آمد، این را هم اضافه کنم که با خیر افزایش میزان اشتغال در کشور کاملا موافقم. برایش دلیل و سند هم دارم؛ مثلا تا همین چند وقت پیش در خانه ما همه بیکار بودند. اما چند وقتی است همگی در شغلی مشغولند. چطور ممکن است؟ عرض می کنم. یکی مان صبح به صبح می رود در صف تعویض پلاک، نوبتیش را به ته صفا می فروشد. دومی شماره حسابش را به یک نفر جهت پولشویی اجاره داده. سومی مسئول اجاره دادن پشت بام به کسانی است که توان اجاره کردن خانه ندارند. چهارمی صبح چشمانش را باز می کند دلار می خرد و شب قبل در خواب می فروشد. یکی دیگر مان هم ساقی دیجیتالی شده. اسم اپ خودش را گذاشته فضایاب! می بینید چه کشور نازنینی است؟ همه می توانند پول دربیاورند. آخ این ته تغاری مان را یادم رفت بگویم. ایشان هم چند روزی است رفته تو کار خرید زبانه. یعنی راستش اولش فقط مسئول این بود که شب رأس ساعت ۹، زبانه ها را ببرد بریزد تو سطل آشغال خیابان. اما چون تنبل بود، یک شب گفت شما چه کار به این کارها دارید؟ من این زبانه ها را از شما می خرم و در اتاق خود نگه می دارم. فردا صبح این دوستان زبانه گرد که نگران شده بودند، زنگ خانه را زدند که داداش چرا زبانه را نگه داشته ای. برایش پول خوبی می دهیم. خلاصه این ته تغاری ذره ذره جذب بازار زبانه فروشی شد؛ یعنی با آن چند مرغاری که از کار پاره و قش حقوق می گرفت، فقط می توانست زبانه سه روز خانه ما را بخرد. اما همان زبانه ها با بالا رفتن قیمت دلار حکم نفت پیدا کردند. واقعا چی از این زیباتر که در این کشور اگر با پولت آشغال هم بخری، برنده ای.

**سه.** البته چون همه در خانه ما صاحب شغل شدند، دیگر کسی ماسک فروش نشد. حتما شنیده اید که این روزها عده ای با جمع آوری و اتوکردن ماسک های مستعمل آنها را دوباره به چرخه مصرف برمی گردانند. لابد از آنها پیرسی هم می گویند ماسک مال یک خانم دکتر بوده باهاش فقط می رفته مطب میومده. البته احتمالا این کار از نظر برخی مقامات وزارت کار برای بالا بردن آمار اشتغال، کار بدی هم نیست. هم کار است هم نوعی تفکیک زبانه محسوب می شود، هم با بازگرداندن آنها به چرخه مصرف، به محیط زیست کمک می شود. چطور؟ با تأثیرش بر افزایش مرگ و میر و کاهش جمعیت انسانی.

**چهار:** باید اعتراف کنم در آزادی انتخاب شغل و شغل آفرینی های جدید، در رتبه اول جهان هستیم. مبارک است! □

... شهاب پاک نگر

**پشت شمشادا**

**مردان آنجلس ورژن ۲۰۲۰**

ثبات دارد و ما پیشرفت های چشمگیری کردیم. بعد هم در ادامه اخبار در مورد فقر و فلاکت دید بختی در کشورهای دیگر صحبت می شود. ما این منوال همه چیز مثل قبل شده. حداقل اخبار که اینجوری می گویند. اما باز صاحبخانه زنگ می زند و می فهمد هیچ چیزی عوض نشده.

یک ماشینی می گردویک راست می رود سازمان صداوسیما دم در راهش نمی دهند اما با اصرار می گویند: «من هم از خودتونم، منم چند ماهه تو قرنطینه بودم، منم از هیجی خیر ندارم، می شه منم پیام پیش شما؟ بیرون خیلی سخته!» اما آنها قبولش نمی کنند و فکر می کنند دیوانه شده برای همین با پلیس تماس می گیرند که بیاید این مزاحم را ببرد.

شخص قرنطینه شده دیگر آن آدم سابق نشده و برای همیشه گوشه بیمارستان روانی بستری می شود. کسانی که این چند ماه به خاطر سوالات کنکور قرنطینه بودند، زندگی در ناکی خواهند داشت، کاش الکی هی بگویند کنکور افتاده عقب و همینجوری در قرنطینه نگه شان دارند. اگر قرنطینه شان جادار ما را هم ببرند. بالاخره یکی دو تا سوال بلدیم طراحی کنیم. □

شخص قرنطینه شده، یادش می آید ۶ ماه قبل به پرسش قول داده بود که آخر سالی برایش یک پراید بخرد. اما متوجه می شود الان پولی که دارد بوق پراید را هم دستش نمی دهد و در نهایت می تواند چند بار برای بچه اش اسنپ بگیرد و از راننده خواهش کند که کولر روشن کند و آهنگ بنارد.

از شرایط ناراحت می شود و می خواهد با معجزه موسیقی روحش را جلا دهد و برای این معجزه چه کسی بهتر از خسرو آواز ایران. اما هر قدر نام شجریان را سرچ می کند، فیلم احمدی نژاد برایش می آید. اول فکر می کند اینترنت قاطی کرده اما بعد متوجه ماجرا می شود. عصر صاحبخانه اش زنگ می زند و مبلغی را پیشنهاد می دهد. اول فکر می کند منظور صاحبخانه قیمت فروش خانه است و خیلی خوشحال می شود و بعد می فهمد مبلغ رهن خانه بوده و این جور داستان ها. این وسط خبر قیمت سکه و یک سری چیز دیگه را می شنود، به مرز جنون می رسد و نمی داند چه کار کند. خسته می شود و می خوابد.

شب از خواب بیدار می شود و تلویزیون را روشن می کند و آرام می شود. در اخبار مسئولان یکی یکی مصاحبه می کنند و می گویند اوضاع اقتصادی خوب است، همه چیز

طراحان سوالات کنکور ارشد و دکترا از اسفند ماه در قرنطینه هستند و هر دفعه که کنکور عقب می افتد اینها باید بیشتر در قرنطینه بمانند. به نظر ما بعد از برگزاری کنکور، آزادسازی طراحان عزیز کنکور در دامن جامعه را باید به عنوان یک پروژه اجتماعی-روانشناسی در نظر گرفت و گزینه خیلی آسیب می بینند.

فرض کنید طرف از قرنطینه خارج می شود و بعد از چهار ماه که می خواهد برود خانه، یک بقالی می رود تا دست خالی برنگردد. چهار تادستمال کاغذی و آب میوه و این چیزها را می خرد. بعد ۳ هزار تومان به فروشنده می دهد. فروشنده ها جوج اول به اونگاه می کنند، بعد به پول. داستان مردان آنجلس تکرار می شود اما متأسفانه نمی تواند به غاری که در آن قرنطینه بوده، برگردد و مجبور است با واقعیت جدید زندگی روبرو شود و داستان از همینجا شروع می شود.